

کوششهای «علاءالملک» کار خود را کرد زیرا که در همان هنگام «ناصر» الدین شاه، بدست «میرزا رضا» بقتل رسید و وحشت سراپای «سلطان عبدالحمید» را فرا گرفت و او با تسلیم این سه آزادیخواه بزرگ، بدولت ایران، موافقت کرد. و آنها را در سال ۱۳۱۳ قمری تسلیم ماموران مرزی ایران کردند. محکومین را به «تبریز» آورده و در ماه صفر سال ۱۳۱۴، شبانگاه در باغ «اعتضادیه» زیر درخت نسترن سر بریدند.

ناظم الاسلام کرمانی مینویسد: «... از طرف ایران هم رستمخان سرتیپ سواره از تبریز با عده‌ای از سواران ابوابجمعی خودش آنها را تا سرحد استقبال کرده از مأمورین عثمانی گرفته، به تبریز آورد، در عمارت دولتی حبس کردند. از میرزا صالحخان وزیر اکرم که آن اوقات از اجزاء ایالت آذربایجان بود نقل کرده‌اند: که حضرات در محبس باکمال قدس و زهد همیشه مشغول عبادت و تلاوت قرآن بودند، خاصه شیخ احمد روحی که اغلب اوقات به صوت حسن تلاوت قرآن می‌کرد و صوتش خیلی جذابیت داشت، به نوعی که تمام خلوتیها در اطاق محبس جمع شده، گوش به تلاوت قرآن او می‌دادند، و اغلب گریه میکردند باری هنوز میرزا رضا که قاتل اصلی ناصرالدین شاه بود، به ملاحظه احترام ماه محرم و صفر در طهران زنده بود، که «امین‌السلطان حکم قتل آنان را صادر نمود و چون مرحوم میرزا علیخان امین‌الدوله مأمور و پیشکار آذربایجان شد، به ملاحظه این که مبادا آنها را از کشتن نجات دهد، لذا تعجیل در قتل آنها کرد، و در عصر ششم ماه صفر (۱۳۱۴) در باغ شمال محمد علی میرزا ولیعهد خودش بامیرغضب بربالین آنها آمده، نخست شروع به استنطاق آنها کرده، هرچه پرسید جواب صریح و صحیح به او دادند، عاقبت عاجز شد بنای رذالت و بدگونی را گذارده که شما بابی و قاتل شاه شهید هستید. چون حاج شیخ احمد حدت مزاج داشت و صفرای او غالب بود، فحش زیادی در جواب او داده به نوعی که نوکرهای او از خجالت از پشت سر او فرار کردند. آن وقت خود حاج شیخ احمد میرغضب را به طرف خویش دعوت نمود، که زودباش اول مرا آسوده کن، همینکه میرغضب نزد او آمد، میرزا آقاخان دامان میرغضب را گرفته او را قسم داد که اول مرا بکش، او را رها کرده نزد میرزا آقاخان آمده، حاج میرزا حسن خان خبیرالملک دامان او را گرفته و او را قسم داد که اول مرا بکش. مدتی میرغضب درمیان آنها سرگردان بود تا عاقبت اول حاج شیخ روحی را و بعد میرزا آقاخان و آخر میرزا حسنخان را به قتل رسانید.

و به موجب حکم امین‌السلطان سرهای آنها را پوست کزده و در آنها آرد کرده به طهران نزد او فرستادند . و سیعلم‌الذین ظمواى منقلب نیقیبون، (۳).

و بدین ترتیب تومار زندگی انقلابی‌ترین متفکران مشروطه ایران، درهم نوردیده شد . «میرزا آقاخان کرمانی» در تاریخ آزادی ایران و مبارزه برای کسب حکومت قانون ، سهم بسیار بزرگی دارد . او را با فرهنگ‌ترین و انقلابی‌ترین متفکر مشروطه ایران می‌شناسیم . گفتیم با فرهنگ‌ترین و اضافه می‌کنیم که درمیان متفکران مشروطه ، هیچ‌کدام تسلط «میرزا آقاخان کرمانی» را بر فرهنگ شرق و غرب نداشته‌اند بیشتر دیدیم که او «حکمت» و سایر علوم اسلامی را در «کرمان» نزد بهترین استادان فن همچون «حاجی آقا صادق» (از شاگردان حاج ملا هادی سبزواری ، بزرگترین فیلسوف اسلامی ایران ، پس از ملاصدرا) و «حاجی سید جواد شیرازی» ، معروف به «کربلانی» ، آموخت و در این رشته یکی از نوادر زمان خود شد . هرچه شناسائی «آخوندزاده» از فرهنگ اسلامی ناچیز بود و حملاتش به مبانی اسلام ، بیشتر احساساتی بود نه استدلالی . «میرزا آقاخان» در این رشته ید طولایی داشت و در حمله به فلسفه اسلامی ، که به ضدآن برخاست ، بیداد میکرد . «محمدخان بهادر» در مقاله‌ای که ضمیمه کتاب «هفتاد و دو ملت» میرزا آقاخان است از قول «شیخ‌الرئیس ابوالحسن میرزای قاجار» دانشمند و شاعر و فقید که میرزا آقاخان را در مشهد ، قبل از عزیمت باستانبول دیده بود می‌نویسد : «... هنگامیکه در بقعه متبرکه رضوی مباشر کتابخانه بودم روزی مردی نکره آمده تکه کاغذی را بمن داده گفت که آقایم این کتاب را که نامش براین کاغذ مذکور است خواسته و مستعدی است که بعنوان عاریت برای چند روزی مرحمت فرمائید و پس از مطالعه آنرا مسترد میدارد شیخ‌الرئیس گوید دیدم برآن تکه کاغذ کتاب نصوص‌الحکم مرقوم است طلبیدن این کتاب از طرف یک مرد گمنام وانگهی در این زمان که حکمت قدیم را کسی طالب نیست و بویژه نامه معضلی مثل این کتاب برمن گران آمد که تا خود خواستارش را ندیده و دانش ویرا نسنجیده‌ام بدهم . لذا گفتم «آقایم به کتابخانه بیاید و از مطالعه کتاب استفاده نماید» . خادم رفت و پس از لحظه جوانی در اول عهد شباب بیامد و پس از سلام گفت «کتاب نصوص‌الحکم را من خراسته‌ام.» ادعای این قدر معلومات از طرف جوانی که هنوز سبزه خطش ندمیده بیشتر بر شاهزادگان آمده گوید که باین جوان گفتم «تکیه برجای بزرگان نتوان زد بگزانف ... باید اول ثابت

تمام افراد آسمان ، یعنی حفظ ابنای خود ، یعنی عمارت بلدان و ایجاد صنایع و اختراع فابریکها و تسویه طرق و شوارع و تسهیل وسایط نقلیه و ترویج معارف و خیرخواهی عموم خلق و ترویج نفوس و اجرای قانون عدل و انصاف» (۱۰).

او در هنر و ادب نیز صاحب نظر بود . کتاب «رضوان» را به تقلید دانشمندان سعدی ، در سن بیست و پنج سالگی در کرمان سرود . در کتاب «ریحان» (که فقط ۲۰ صفحه از آن را در عثمانی نوشت و بعد دستگیر شد و به قتل رسید) به سختی به فرمولهای قراردادی و کهنه ادبیات ایران می نازد . در کتاب «نامه باستان» تاریخ خلاصه ایران را به تقلید از زردوسی و در بحر متقارب سرود . در هنر و «استتیک» سلیقه‌ای خاص داشت . در تقسیم بندی هنر ، اشتباهی کوچک میکند و از شش هنری که تا آنروزگار وجود داشته (سینما بعدها به این گروه اضافه شد و لقب هنر هفتم گرفت) ، شعر ، موسیقی ، نقاشی و بیکرتراتی را ذکر میکند اما نویسندگی و تأثیر را از قلم می اندازد و علاوه بر آن رقص را جزو هنرهای اصلی میدانند که این شاید در اثر مطالعه قصه‌های کوتاه و رمانهای نویسندگان کلاسیک فرانسه و اروپا باشد و باز شاید منظور او از رقص (بعنوان هنر) باله و بصورتی دیگر هنر تأثیر باشد ، چرا که در آن روزگاران ، باله ، در اوج بود . از حرفهایش راجع به شعر و رقص و موسیقی ، چنین استنباط میشود که کتابهایی راجع به «استتیک» مطالعه کرده است اما نه مطالعه‌ای جدی (چرا که او مرد مبارزه بود نه هنرمند به معنای کامل) . از لحن سنجایی‌آمیزش راجع به موسیقی ، میتوان فهمید که علاقه‌ای فراوان به موسیقی کلاسیک اروپا داشته است . راجع به وزن و قافیه شعر نظریه‌ای جالب دارد «شعر در اصل بیان حالات و افکار بود بطریق سخن موزون» و پیش از اختراع خط بوجود آمد و از اینجا پیدا شد که اهل سخن خراستند گفتارشان باقی بماند و چون خط نبود راهی غیر از اینکه کلام را مقید بوزن و قافیه دارند نجستند . به شعرا اجتماعی و مکتب «رنالسم» ایمان دارد . از شرح مفصلی که راجع به شعر یونان باستان میدهد ، میتوان دریافت که شعر یونان را بشکلی دقیق و فوق العاده میدانسته است . او اقسام اصلی شعر یونان (آپیک - دراماتیک - لیریک - دیداکتیک) را می‌شمارد و مینویسد: «هرونیک» Heroique رزمنامه و احوال پهلوانان - «تراژدی» Tragedie داستان تعزیت . شامل احوال و صفات بزرگواری و دلوری شهداء که موجب تأثیر و ترویج قلوب مردم گردد .

«الژی» Elegie مرثیه ونوحه  
«لیریک» Lyrique تغزل  
«فوزی تیف» Fugitif اشعار قصار که شاعر حقیقی را بگیرد و  
شعشعه دهد .

«کور» Choeur اشعاری که چند نفر باهم بخوانند  
«کمدی» Comedie داستانهای خنده آور که اخلاق و عادات زشت  
ملتی را در لباس مسخره بیان کند .

«برلسک» Burlesque جدیات آمیخته به هزل  
«ساتیر» Satire بیان اعتراضات بزبان طنز و کنایه .

«فابل» Fable قصه و افسانه

«پاستورال» Pastorale اشعار شبانان و دهقانان

«اگاک» Eglogue شعر چوپانی بصورت مکالمه

«هکترب موزون» و قطعه های شعری که با ساز و آلات موسیقی  
جنت گردند . عاژودبر انواع مزبور اکنون فرنگیان اقسام دیگر برآن  
افزوده اند . و در هر صورت «خواه فرنگیان و خواه یونیان مقصودشان  
از شعر یک نتیجه طبیعی بود که اخلاق ملتی را اصلاح کنند، و پاره ای  
احساسات مذور در مات پدید آورد» اما شعر و شاعری در مشرق زمین  
صورت بدی را کسب کرده و بجای اصلاح موجب فساد اخلاق ایشان  
است» (۱۱) .

در انتقادهایش از شعر کلاسیک ایران، به همه ی شعرای کلاسیک .  
جز فردوسی ، می تازد و آنچه ان به قالبهای شعری قلابی و گندیده  
دوران پس از «فردوسی» و «حافظ» حمله میکند و این حملات آنچه ان  
مستدل و منطقی است که خواننده ، جز تحسین ، کاری دیگر نمیتواند  
انجام دهد . در یکی از نقدهای ادبیش می نویسد: «تاکنون بخاطر  
هیچکدام خطور نکرده که این بساط کهنه را برچیده و طرچی نو  
در اندازند»

در نقد شعر ایران ، مرتباً به اشعار شاعران یونان (عمر و ...)  
و نیز شکسپیر ، استناد میکند . اما اندیشه اش یکسره دل بدانها  
ذیست است . زیرا که در شعر به آمیزدای از شعر ایران و شعر متحرک  
و مردمی اروپا نظر دارد . ذهن جوشنده و پرشورش نه تنها درسیاست  
آرام نمیگیرد دل در هنر نیز به هنری جز هنر رئالیسم و مردمی معتقد  
ذیست . کتاب «نامه باستان» (تاریخ منظوم ایران) را در تاثیر از  
«فردوسی» و «همر» ، و با زبانی حماسی و در بحر متقارب سرود .  
نمونه ای از شعرهای او را ذکر میکنیم . در این شعرها رگه هائی از

میرزا آقاخان . مطالعاتی نیز در «رمان» و «نمایشنامه» داشت .  
اما به چند علت نتوانست همچون «آخوندزاده» ، این رشته را ، بعنوان  
کار اصلی خود انتخاب کند (شاید استعداد «آخوندزاده» را در این  
رشته نداشت).

۱- در او ان شکفتگی فکری (در مقیاس بزرگ) و جوانی شهید  
شد (عنگام مرگ چهل و سه سال داشت).

۲- تمکن میرزا فتحعلی آخوندزاده را نداشت. زیرا که هزینه زندگی  
ده سال اقامت در استانبول را از راه تدریس و رونویسی کتب و مقاله  
نویسی در روزنامه اختر تامین کرد.

۳- کشمکش متوالی با سفیر ایران در عثمانی (علاء الملک) و  
ناصرالدین شاه و سلطان عبدالحمید، روحش را فرسود.

۴- فراغت و بیکاری آخوندزاده را نداشت.

۵- آخوندزاده در کنار «مارلینسکی» و «لرمانتف» و «چاوپاوادزه»  
و «خاچاتورآبویان» ، نمایندگان شعر و رمان «روسیه» و «گرجستان»  
و «ارمنستان» ، و آثار آنها زندگی کرد و آثار سایر کلاسیکهای روس و  
فرانسه و انگلیس را مطالعه نمود اما دوستان «میرزا آقاخان» ، شیخ  
احمد روحی، و «خبیرالملک» و «ملکم» و «سید جمال الدین» بودند که  
خود چیزی از رمان و نمایشنامه نمیدانستند. اما با اینهمه او در ترجمه  
کتاب «حاجی بابا» به همراه «شیخ احمد روحی» ، به «میرزا حبیب اصفهانی»  
کمک کرد و خود نیز نیمی از کتاب «تلماک» را با نثری ادیبانه و زیبا  
به فارسی برگرداند. کتاب «تلماک» را «فرانسوا فنلن» ، Francis Fenelon  
نویسنده فرانسوی ( ۱۶۵۱ - ۱۷۶۵ ) که معلم و مشاور «دوک  
دوبورگنی» بود برای او و بخاطر تربیت او نوشت . نویسنده در این  
کتاب ، «تلماک» فرزند «اولیس» را به سفرهای گوناگون می‌کشاند تا  
صاحب تجربه و شجاعت گردد. داستان از این قرار است که «هرکول» ،  
«مزیرن» خواهر «پریام» پادشاه «تروا» را ربوده با خود به «یونان»  
برد . «پریام» پسر خود «پاریس» را مامور کرد که به یونان رفته ارثیه  
عمه خود را مطالبه کند . «پاریس» در «یونان» مهمان «منلاس» پادشاه  
«اسپارت» شد و زن «منلاس» را فریب داده ، مخفیانه به «تروا» بازگشت.  
«منلاس» ، «آگاممنون» ، برادرش و «اولیس» پادشاه «ایتاک» و برادران  
«آزاکس» و «آخیلوس» (آشیل) و سایر پادشاهان و دلاوران یونان را  
گردهم آورد و لشکر به تروا کشید و پس از سالها محاصره بی نتیجه ،  
سرانجام «اولیس» حيله‌ای اندیشید و یونانیان با کشتی بسوی یونان  
براه افتادند و یک اسب چوبی باقی گذاشتند . امالی «تروا» اسب را

به داخل شهر آوردند و جشن گرفتند . اما در نیمه‌های شب جنگاوران برگزیده یونان ، از شکم اسب بیرون ریختند و دروازه‌ها را گشودند و سپاه بازگشته یونان را بداخل شهر راهنمائی کردند. و تروا نابود شد. پس از ختم جنگ «تروا» ، اولیس با کشتی بسوی وطن براه افتاد. اما دچار بلایای بیشمار و طوفانهای شدید شد و به جزیره «ازیری» افتاد و «کالیپسو» عاشق او شد و «اولیس» را هفت سال نزد خود نگه‌داشت. «اولیس» پس از خلاصی از این جزیره ، دوباره کشتیش دچار طوفان شد و به جزیره «فناسی» افتاد و... و پس از سالها دوری از وطن ، سرانجام به یونان رسید و مدعیان همسرش «پنهلوپه» را نابود کرد . «تاماک» فرزند «اولیس» است ، که به‌مراعی «مذیرو» و «رب‌النوع‌عقل» که بصورت «منتر» لله «تاماک» درآمده به جستجوی پدر می‌رود و ماجراهای بسیار می‌بیند و صاحب عقل و تجربه می‌شود . در این کتاب، نویسنده، علاوه بر اعتقاد به تعظیم و تربیت ، افتاداتی نیز از طرز حکومت اونی‌چهاردهم بعمل می‌آورد. این کتاب قبل از ترجمه به فارسی ، در مصر و عثمانی نیز ترجمه و مورد استقبال روشنفکران قرار گرفته بود. باری «میرزا آقاخان» مقداری از آنرا بنارسی ترجمه کرد اما گویا بعات درگیریهایی که در اواخر زندگی با «علاءالملک» پیدا کرده بود موفق به ترجمه کامل آن شد . ترجمه کاملی از این کتاب در دست است که توسط علی‌خان ناظم‌العلوم و در سال ۱۳۰۴ انجام شده است . (۱۲).

نمونه‌ای از ترجمه میرزا آقاخان بدست می‌دهیم:

«..... درین حال چون شیرمردان دل را قوی گردان و بیدر خود اولیستاسی کن و من تشابه ابه‌ما ظلم مانند کوهی که تندباد حوادث از جای نتواند برد پایدار و استوار باش تا بهر بادی نیفتی یا بدامن کش چو کوه خلاصه دلداریهای منتور روح جدیدی مرا بخشود و بر قوت غایب همی افزود تا آنکه طوفان تیره فرو نشست و هوا صاف و روشن گشت و کشتیهای اشقیای اینان پدید آمد که در پیرامون کشتی ما پراکنده بودند و اگر ما را بدانحالت از دور میدیدند فوراً می‌شناختند و بیم گرفتاری و خطر عظیم بود. درین حال نیز حسن تدبیرات و چیرد- دستی منتور در باب استخلاص کشتی مرا بسی شگفت آمد که بجای کشتی ما را بشکل یکی از کشتیهای ایشان جدا ساخته بود ترتیب داد چون دستهای چند از گلهای الوان بر سر آنکشتی بسته بودند منتور برخواسته کشتی ما را بهمان صورت بیاراست و پاروکشان رو سرمود که فروتر نشسته خود را نمایان نسازند تا دشمنان را قوه تشخیصی حاصل نگردد و کشتی ما را شناسند . در افحالت از کشتیهای ایشان

برآن اطاق مستولی شد سر بریده را طاقست لسان مؤثری حاصل گشته  
چنین گفت : -

«ای یزدگرد، البته تعجب خواهی نمود که چگونه سر بریده من در  
این خوابگاه حاضر گشته و با تو سخن میگوید..... آری حق داری،  
ولی در اینجا هر قدرت‌نمائی اورمزد که بر تو چنین معجزه ساختنمی  
خواهی برد و نیز حق داری برین حال و قتل من متعجب باشی و برای  
آنکه سبب این غضب آسمانی را بدانی مختصری از اعمال گذشته را  
شرح میدهم بدزستی دقت کن : شاهنتاها ، پس از آنکه ایاد از  
صدارت افتاد و شغل او بمن تعاقب گرفت اگر خاطرات باشد من هم  
بدستور تو کورکورانه بدشمنی مزدکیان قیام نمودم و بالاخره در  
تجسس اعمال آنان و سرکوبی ایشان از هیچ قسم اقدامی کوتاهی  
نکردم و چون آنان دشمنی مرا نسبت بخودشان بی‌اندازه بدیدند کینه  
از من در دل گرفتند و مصمم گردیدند که مرا بمبارزات طلبیده از سر  
راه پیشرفت خویش دفع مانعی را بنمایند و بالاخره در منزل شخصی  
خودم همان شخصی که بمبارزه من قیام نموده و از من زخمی مهلک  
باو رسیده بود شمشیر خویش را در قلب من جای داد و پس از اندک  
مدتی که احساس درد و صدمه کردم سر مرا از تن جدا ساخت . در آن  
دقیقه که روحم نزدیک بصعود بود صدائی در من رسید که : ای‌کسی  
که باساس مذعب اورمزدی در آویختی اینک در خوابگاه مخفی یزدگرد  
حاضر شو و او را خبر ده که پیغمبر خدا یعنی مزدک ایمان آورد و  
به‌آئین مساواتش رفتار کند و.....» (۱۶).

ذهونه‌ای نیز از رمان تاریخی «مانی نقاش» بدست می‌دهیم :

«.... از قضایای روزگار در آن شبی که مانی در تپیه فرار بود  
طوفانی سخت موخش شروع شد و آب رودخانه هم که لیبای با زورق  
خویش در آن انتظار مانی را میکشید زیاده شده بنوعیکه گاهی آن  
زورق را امواج رودخانه بلند نموده بهرطرفی پرتاب میکرد ساکنین  
خاذبالغ از صدای رعد و برق متوحش شده باصنمام و بتهای خویش  
متوسل شده و از آنها رفع آن بلا را همی خواستند مانی با فراغت  
خاطر مشغول خوردن غذا شد و چون از صرف شام فراغت یافت گاهی  
بجاو در مجلس که در خارج مقل بود برداشت و گوش فرا داد صدای  
طوفان و رعد و برق بقدری بود که صدائی مسموخ نمیشد پس بجاو آن  
دریچه آمد و همان میله آهنی را اعرم نموده دراین دفعه به‌آسانی سایر  
میلهای کلفت آن دریچه را یکی بیکی درآورد و بیک جست و خیز خودرا

برامرو آن دریچه کسانید و بادقتی تمام بخارج نظر افکند و... (۱۷)

میرزا آقاخان، سه کار نمایشی نیز، بنام «سوسمارالدوله»، درانتقاد ازحکومت ایران داشته است که گویا از نظر هنری، ارزش چندانی ندارند. بابتقاء ما، مهمترین تالیف میرزا آقاخان، کتاب تاریخ ایران «آئینه اسکندری» اوست و تحرلی که پس از چند قرن رکود، در تاریخ نویسی ایران بوجود آورد. تاریخ و تاریخ نویسی، در ایران، فراز و نشیب بسیار داشته است. در زمینه تاریخ ایران باستان، تا زمان «میرزا آقاخان»، تواریخ معتبری در دست نیست. زیرا که مدارک و اسناد در دسترس تاریخ نویسان نبود (جز درباره ساسانیان که نزدیک بزمان اعراب بود) و از آن گذشته مورخین متعصب، میلی به ضبط و ثبت وقایع ایران قبل از اسلام نشان نمیدادند. پس از استیلای اعراب، حس «ناسیونالیسم» در ایرانیان بیدار شد و پس از پخش اشعار «شاهنامه» و نسخه های آن در میان مردم عادی، علاقه به تاریخ اسلامی از بین رفت و شاهنامه های آنرا گرفت. اما باید توجه داشت که در میان تاریخ نویسان اسلامی که بیشتر بشرح حال رجال و وقایع زمان هرپادشاه و اتفاقات تاریخی می پرداختند و از «نقد تاریخ» و «فلسفه تاریخ» در آثار آنها خبری نبود، چند استثنا وجود داشت. از جمله «ابوریحان بیرونی»، که روشی علمی را بکار می برد و «طبری» که نقد تاریخ را میدانست و «ابن خلدون»، که امروزه او را پدر جامعه شناسی می دانند. از قرن سوم تا هشتم هجری غن تاریخ نگاری در ایران گامی به پیش برداشت اما دایره کار هنوز محدود بود و به وقایع کشور - عای اسلامی و گاه «چین» و «مغولستان»، ختم میشد. اما در همین زمانها نیز، مورخینی مثل «ابن اثیر» (که گهگاه برداشتهای صحیحی از تاریخ دارد). «بیهقی» و «رشیدالدین فضل الله» یافت میشدند که آگاهیهای را به خواننده منتقل میکنند اما اینان نیز نمیتوانستند عوامل اجتماعی و اقتصادی را در قالب معینی درآورند. تنها در این میان، «رشیدالدین فضل الله»، تاریخ را از محدوده کشورهای اسلامی میگذراند و افقی وسیع نشان میدهد و مثلا در «جامع التواریخ» موفق میشود نوعی از جامعه نگری و جامعه شناسی ابتدائی را درباره زندگی اجتماعی و اقتصادی مغولان و بیلاق و قشلاق و حکومت آنها، بدست دهد (۱۸).

از قرن هشتم تا قرن سیزدهم هجری، تاریخ نویسی ایران در تاریکی کامل فرورفت. در تالیفات تاریخی این چند قرن، نه نقد تاریخ دیده میشود، و نه فلسفه تاریخ و نتیجه گیری صحیح از آن. مورخان بسبب وابستگی به دستگاه فتووال، از ذکر بسیاری از حقایق



تاریخ است . اما نه تاریخی که در مشرق معمول و متداول است بطوری که خرافندگان را متصودی از آن جز اسماع قصه و افسانه و مجرد گذرانیدن وقت و نویسنده را نیز منظوری غیر از ریشخند و خوشامد گونی و بیپوده سرائی نمیباشد . بلکه تاریخ حقیقی که مشتمل بر وقایع جوهری و امور نفس الامری بود تا سائق غیرت و محرک ترقی و موجب تردیت ملت بتواند شد و خواننده بمطالعه صفحات آن خود را از عالم غفات و عرصه بیخبران بالاتر بیاورد لاجرم طرح نوشتن و تألیف این کتاب ریختم (۲۳).

میرزا آقاخان که هیدانسته، تحولی بزرگ انقلابی در تاریخ نویسی ایران بوجود آورده است ، خود در مقدمه کتاب ، اشاره ای به وضع تاریخ نویسی شرق در ایران دارد و می نویسد : «فن تاریخ سابقاً در میان اهل آسیا جزو افسانه و اسما و در نزد اهالی غرب در فهرست وقایع ثبت بود بدون اینکه هیچ مورخی ذکر سبب و تحقیق مطالب کند همه چیز را حواله بقضا و قدر میکردند . ولی اهالی اروپا از دیرگامی باز برای این علم قانونی جسنه اند که آن را حکمت تاریخی مینامند و از روی نتیجه ها برگرفته و تمام سلسله وقایع را دائماً مطیع یک قانون مخفی (فلسفه تاریخ) میسازند و در این فن چنان عوالم وسیع طی کرده اند و اصول رشد و انحطاط عمر دول را از روی تحقیقات دقیق معین داشته که هرکس پس از خواندن کتب تواریخ ایشان میتواند بفهمد که فلان دولت بجه سبب ظهور کرد و بچه قوه زنده بود . و ابتدای فلان قدرت از کجا آمده و عمر فلان شوکت بکجا منتهی شده . جای تاسف و تعجب اینجاست که امروز در خاک سوریه (شامات) و اطراف آنجا قبر هر یک از تلامذه انبیای بنی اسرائیل و کاهنان یهود معلوم و محدود است و در ایران هیچ کس دخمه زردشت و فریدون و کیخسرو و کاوس را نمیداند» (۲۴).

و نیز درباره تاریخ نویسی در ایران می نویسد: «همچنین در نزد ادبا و دانشمندان ایران دانستن جای سم اسب یعرب بن تحطان و مسقط البعره بعیر امر و القیس ، جزو ادبیات و داخل فضایل است و از کمالات شهرده میشود ولی تحقیق احوال فرشاد شیر و جاماسب و ترجمه حال بزرگمهر (بزرگمهر) و هوشنگ کبیر نشان زندقه و الحاد و دلیل کفر و ارتداد است» (۲۵).

او که به خوبی به اهمیت تاریخ و تاثیر آن در سرنوشت ملتها ، آشنا بود می نویسد : «تاریخ قباله نجابت و سند بزرگواری و شرافت و ذلیل اصالت هر قوم است .

هندوان را چیزی جز خدمت تاریخ و اساطیر برهما Brahma و مهابهارت Maha-bharat و احوال رامها Ram باقی ندارد .  
چینیان را سببی جز تاریخ فومی Fou-hi و هیا و شانخ و جیودر این مدت طولانی برقرار نگذاشته است .

یهودیان را چیزی که در این همه فترات ایام و ذلت کبری برپا داشته و نگذاشته است در زیر لگد اقوام خارجه محو و منقرض شوند همان تاریخ انبیاء و ملوک بنی اسرائیل است .

یونانیان اگر تاریخ سلاطین و ارباب انواع را نمیداشتند البته تاکنون در زیر فترات ایام اثری از آثارشان باقی نمی ماند و مانند کارتازیان Carthagenois ، فنیقیان Pheniciens و اقوام کلدانی و آشوری و اهالی تروا Troie و لیدی مستحیل بقومی دیگر شده بودند .  
اگر همین شاهنامه فردوسی نمی بود بعد از استیلای اقوام عربیه بر ایران تاکنون بالمره لغت و جنسیت ملت ایران مبدل به عرب شده فارسی زبانان نیز مانند اهل سوریه (شامات) و مصر و مراکش و تونس و الجزائر تبدیل مایت و جنسیت کرده بودند و از جنس خود استنکاف عظیم داشتند .

ترقی و تنزل و استعلا و انحطاط ادواری طبیعی است که باقتضای حرادت زمان و تغییرات حدشان مانند مواسم بهار و خزان برشاخسار مثل روزگار طاری میشود . و هیچ ملت از دست این تبدلات ریشه برانداز بجز وسیله تاریخی خلاصی نخراهد داشت» (۲۶) .

کتاب آئینه اسکندری ، از سلسله آبادیان آغاز میشود و به ترتیب به دگر تاریخ سلسله های پیشدادیان - ماردوشان - سلسله آبتین - کیانیان - هخامنشیان - سلوکی ها - اشکانیان و ساسانیان، می پردازد و با ظهور اسلام، خاتمه می یابد. در صدر سطر مطالب کتاب، وسعت معلومات تاریخی مؤلف و دید وافق وسیع ذهن او ، جلب توجه میکند. این معلومات وسیع ، تنها شامل تاریخ ایران نیست ، بل با تاریخ ، «مصر» و «کلد» و «آشور» و «یونان و روم» و «کارتاز» و «فنیقیه» نیز پیوستگی کامل دارد .

بهترین شاهکار او ، تجزیه و تحلیل عمیقی است که از انحطاط و سقوط ساسانیان بعمل می آورد . کاری که تا زمان «میرزا آقاخان» ، مرکز بعمل نیامده بود . او معتقد است که در عصر «ساسانیان» ، سیاست به بیدادگری انجامید و خرافات و تکلیفات دینی ، اذهان مغان و مردم را فاسد کرد و بعدها ، قتل «مزدک» و «مزدکیان» ، به انحطاط و سقوط این سلسله و تسلط اعراب بر ایران کمکهای فراوان نمود .

او که در کتاب «تاریخ شانزمان ایران» تمام فلاکت ایرانیان را از زمان تسلط اعراب میداند از این اندیشه‌ی صحیح غافل نیست که فساد حکومت ایران باعث شد تا راه دست اندازی اعراب به ایران هموارگردد.

در تاریخ‌نویسی ایران هیچ مورخی تا قبل از «میرزا آقاخان»، نخواست و نتوانست علل انحطاط و سقوط ساسانیان را از دیدگاه فلسفه تاریخ تجزیه و تحلیل کند. او در تجزیه و تحلیل دقیق خود از اوضاع عصر «ساسانیان» و دیز قتل عام «مزدک»، عقیده دارد که قصد اصلی «مزدک»، ایجاد «جمهوریت» بود و یادآور میشود که مزدک این افکار را ابتدا از متفکران یونان (ارسطو و افلاطون) کسب کرد و به غلظت آن افزود و رنگی «آنارشی» کمونیستی، بدان داد. می‌نویسد: «و جز مزدک در ایران برای طلب حقوق عامه و ادعای مساوات مطلقه هیچکس برنخواست و اگر وقتی امیران قبایل و یا سران مملکت علم استقلال افراشته‌اند سر برداشتن ایشان برای اجرای فواید عمومی نبوده بلکه باز بهوای خودبینی و کامروائی و طلب اقتدار شخصی این‌کار کرده‌اند... و اگر کسی در ایرانیان این سخن را گفته یا این حق را طلبیده همان مزدک بوده و بس و اگر این دربروی ایشان بسته نشده بود و تا کنون پیش رفته بودند امروز هیچ یک از ملل متمدنه دنیا بی‌پایه ترقی ایران نمیرسیدند و این ملت را در انتها درجه نقطه ترقی و مدنیت مشاهده می‌کردیم» (۲۷).

و باز با آه و افسوس درباره «مزدک» و آئین او می‌نویسد: «گویند خود او لباس پشمینه پوشیدی و روزگار به زهد و پرهیزکاری گذرانیدی اعتقاد مزدک بعینه همان اعتقاد نهلیست‌ها Nehliste و آنارشیست‌های Anarchiste (طالب هرج و مرج) اروپا است که مساوات مطلقه را در میان افراد بشر جاری کردن می‌خواهند و می‌گویند باید همه مردم عموماً چنانچه از تنفس هوا و نور کواکب و استشمام نسیم و نظارت دریا و کوه و تفرج صحرا و بوستان بالتساوی متلذذ میشوند از سایر نعمات طبیعی و عطیات الهی نیز بهمین نسبت مستفید شوند و در میان جمعیت‌های بشریه فرق و اختلاف روی ندهد» (۲۸).

گرایش میرزا آقاخان، بسوی «مزدک»، ریشه در اندیشه‌های طبقاتی ضد برده‌داری و ضد فئودالی «مزدک» و «مزدکیان» داشت. میرزا آقاخان چند اثر مهم دیگر نیز نظیر «تاریخ شانزمان ایران» (درباره تاریخ تطور ایران اسلامی) - تاریخ قاجاریه و سبب ترقی و تنزل دولت

و مات ایران - تکوین و تشریح (در تمدن جدید و فلسفه علوم) -  
تاریخ ایران از اسلام تا سلجوقیان - صد خطابه (رساله سیاسی،  
انتقادی) - سه مکتوب (رساله سیاسی، انتقادی) - در تکالیف ملت  
(رساله اجتماعی، انقلابی) - عقاید شیخیه و بابیه - عشت بهشت  
(در فلسفه و نیز عقاید فرقه بابیه، با همراهی شیخ احمد روحی) و  
رساله عمران خوزستان تالیف نمود که هرکدام رسالتی بسیار ارزشمند  
و باید بدقت بررسی شوند.

ذکر این متفکر انقلابی را با خطابه او به جلال‌الدوله ختم می‌کنیم:

#### دای جلال‌الدوله

در جهان شرف افتخاری برتر از آن نیست که کسی دامن  
همت بکمر زند و احیای ملی را بنماید، و نام نیک خود را به‌سیادت  
و بزرگواری در دفتر روزگار پایدار بدارد، در واقع آن مرام جاننزا و  
آن صفت الوهیت که اعلی مقام آدمیت است همین است، از همت مردانه  
و قوت پاتریوت که دست قدرت در طبیعت سامی گذارده، توقع دارم که  
دفعه شانزدهمانی در ایران نموده، رولوسیونی برپا دارید، و این  
زنده‌بگور شده‌های ایران را بقوه الکتریکی لیتراتورهای خودتان و با  
آن قدرت ایبرال که در حضرت عالی سراج دارم، از قبر ذلت و قید  
اسارت این احکام دیسیوت و این علمای فناتیک آزاد دارید، زیاده  
براین باصطلاح مسلمانان براین کهنه گورستان ایران، فاتحه (۲۹).

آرزویش برآورده شد، فرمان مشروطه امضا شد، اما محمدعلی  
شاه بر سرکار آمد و مجلس را بتوپ بست و . . . سخن کوتاه  
کنیم که بقول شاعر:

عم به‌چنبر گذار خواهد بود این رسن را اگرچه هست دراز

## زیرنویس «میرزا آقاخان کرمانی»

- ۱- ناظم‌الاسلام کرمانی . تاریخ بیداری ایرانیان . جلد اول . ص ۱۱
- ۲- نگاه کنید به ازصبا تا نیما . جلد اول . ص ۳۹۰ . یحیی آریزپور .
- ۳- ناظم‌الاسلام کرمانی . تاریخ بیداری ایرانیان . جلد اول . ص ۱۴ و ۱۵
- ۴- میرزا آقاخان کرمانی . هفتاد و دو ملت (برلین . ایرانشهر . ۱۳۴۳ قمری)  
(این نمونه ، از مقاله ضمیمه هفتاد و دو ملت ، اثر محمدخان بهادر ص  
۶۶ و ۶۷ نقل گردید)
- ۵- میرزا آقاخان کرمانی . صد خطابه بیستم و هشت بهشت ص ۱۶۲ و ۱۶۳  
(نقل از ص ۲۴۲ . اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی . فریدون آدمیت (طهران ،  
شهری ، ۱۳۴۶)
- ۶- اندری آرون . آنارشسیسم . علی‌اصغر شمیم (تهران ، علمی ، بدون سال چاپ)  
ص ۵۵
- ۷- میرزا آقاخان کرمانی . تکوین و تشریح ، تاریخ شانزدهمین ایران و صد خطابه  
(نقل از ص ۲۳۶ و ۲۳۷ . اندیشه‌های میرزا آقاخان)
- ۸- تاریخ بابیه را قبلا بررسی کردیم .
- ۹- میرزا آقاخان کرمانی . سه مکتوب (نقل از مقاله محمدخان بهادر ص ۵۶-  
ضمیمه کتاب هفتاد و دو ملت اثر میرزا آقاخان)
- ۱۰- میرزا آقاخان کرمانی . هفتاد و دو ملت ، ص ۱۲۰
- ۱۱- میرزا آقاخان کرمانی ، تکوین و تشریح (نقل از ص ۲۰۳ و ۲۰۴ اندیشه‌های  
میرزا آقاخان کرمانی)
- ۱۲- ناظم‌الاسلام کرمانی ، تاریخ بیداری ایرانیان ، جلد اول ص ۱۷۷-  
۱۷۸-۱۷۹-۱۸۱-۱۸۲
- ۱۳- فنلن . تلماک . علی‌خان ناظم‌العلوم (تهران ، ۱۳۰۴ قمری)
- ۱۴- فنلن . تلماک . میرزا آقاخان کرمانی . ص ۷۹-۸۰ (این ترجمه ناتمام با  
شماره ۳۷۹ دوسری کتب خطی کتابخانه ملی ، به ثبت رسیده است)
- ۱۵- آدمیت . اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی . ص ۵۵
- ۱۶- صنعتی‌زاده کرمانی ؟! (میرزا آقاخان کرمانی) دامگسردان (تهران ، هرج  
کتابچی ، ۱۳۰۴ شمسی) ص ۲۶-۲۷
- ۱۷- عبدالحسین صنعتی‌زاده کرمانی ؟! (میرزا آقاخان کرمانی) داستان مانی

- نقاش (تهران، هروج کتابچی وخیام، ۱۳۰۵ شمسی) ص ۸۷
- ۱۸- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: رشیدالدین فضل‌الله، جامع‌التواریخ،  
 باهتمام آ.آ. ماسکویچ و ل.آ. خناتوروف (مسکو، آکادمی علوم اتحاد  
 شوروی، انستیتوی ملل آسیا و آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی  
 آذربایجان، انستیتوی خاورشناسی، ۱۹۶۵)
- ۱۹- اسکندر بیک منشی، عالم‌آرای عباسی، بکوشش ایرج افشار (تهران،  
 امیرکبیر، ۱۳۳۴) ص ۶۶۶، جلد دوم
- ۲۰- آنتونیو دوگوه‌آ (سفیر اسپانیا در دربار شاه عباس) سفرنامه (نقل از ص  
 ۲۰۲-۲۰۳، زندگانی شاه عباس اول)، نصرالله فلسفی (تهران، کیهان،  
 ۱۳۳۱) جلد اول
- ۲۱- میرزا مهدی‌خان استرآبادی، دره نادری، بکوشش فکتر سید جعفر شهیدی  
 (تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۱) ص ۴۴۰
- ۲۲- محمدتقی‌خان لسان‌الملک سپهر، ناسخ‌التواریخ، جلد قاجاریه، باهتمام  
 جهانگیر قائم مقامی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۷) ص ۱۵۳ از جلد سوم  
 قاجاریه
- ۲۳- میرزا آقاخان کرمانی، آئینه اسکندری (تهران، ۱۳۲۶ قمری) ص ۸
- ۲۴- همان کتاب، ص ۱۶-۱۷
- ۲۵- همان کتاب، ص ۱۷
- ۲۶- همان کتاب، ص ۱۳ و ۱۴
- ۲۷- آئینه اسکندری، ص ۵۲۱-۵۲۲
- ۲۸- همان کتاب، ص ۵۱۸
- ۲۹- میرزا آقاخان کرمانی، سه مکتوب (نقل از ص ۲۶۸ اندیشه‌های میرزا آقا  
 خان کرمانی، خریدون آدمیت)



# سر انجام

www.KetabFarsi.com

«ژومینی و ژومینی  
ولی از ودکا حتی سخنی نیست.»  
دنيس داویدوف





نفوذ بورژوازی اروپائی نظیر فرانسه و انگلیس و نیز روسیه «فئودال بورژوا» در ایران، و توسعه بازرگانی در شهرها و تجارت با کشورهای اروپایی، رفته رفته، اقتصاد روستایی بدوی و مناسبات فئودالی و «پدرشاهی قبیله‌ای» را به انحطاط کشاند و با پیدایش راههای نوین اقتصادی، ترقی اقتصاد شهرها را باعث شد و طبقه جدید و پر قدرتی بنام «بورژوا» متولد گردید.

ایجاد خط تلگراف توسط دولت «انگلیس» در سراسر «ایران» و نیز احداث راههای شوسه در ایالات شمالی ایران بدست روسها، رونق فراوان تجارت و اقتصاد شهری را باعث شد و سیل کالاهای اروپائی بایران سرازیر گردید. بورژوازی شهری، بهفروش کالاهای خارجی دست میزد و در مقابل آن «توتون» و «تریاک» و «پشم» و «کتیرا» و «فرش» و «خشکبار» بخارج صادر مینمود.

«سرپرسی سایکس» شهادت میدهد که در سال ۱۹۰۰ میلادی، طبق آمار مستخرجه از گزارش کنسولگری انگلیس در خلیج فارس، بالغ بر ۱۰۲۵۳۶۳ تن کالا که ۸۹۶۴۱۴ تن آن منحصرآ کالاهای انگلیسی بوده، از گمرک جنوب مرخص شده است (۱). همو شهادت میدهد که تنها بهای اجناسی که شرکت «اینچ» از طریق «بصره» و «بغداد» صادر میکند بالغ بریک میلیون پوند است و بازارهای ایران مملو از امتعه انگلیسی است.

«مانری رنه دالمانی» که در ۱۹۰۷ میلادی از ایران بازدید کرده است رقم صادرات ایران را در سالهای ۱۹۰۶ تا ۱۹۰۷ بالغ بر ۱۶۲۹۹۷۰۰۰ فرانک و واردات را ۲۰۰۱۵۳۰۰۰ فرانک می‌نویسد. در بین این دو

سال ۶۶ میلیون فرانک پارچه پنبه‌ای و ۵۹ میلیون فرانک قند و ۶ میلیون چای وارد ایران شده است.

او حجم مبادلات جنسی ایران را با کشور روسیه ۵۷٪ و با کشور انگلیس ۲۲٪ می‌نویسد.

و در باب نفوذ بازرگانی روسیه در ایران متذکر می‌گردد که در سال ۱۸۶۵، تعداد یازده کشتی در دریای خزر کار میکرد که متعلق به شرکت «قفقاز» و «مرکور» بود و دو کشتی دیگر نیز وجود داشت که گنجایش مجموع آنها ۳۱۳۰ تن بود و نیز کشتی‌های بادی بودند (بین ۴۰۰ تا ۵۰۰ عدد) که گنجایش آنها بین ۴۰ تا ۱۰۰ تن بود. و در سال ۱۸۷۹ ظرفیت کشتیهای بخاری روس ۴۱۵۰ تن و کشتیهای بادی ۶۴۵۰۰ تن بود. اما اکنون (۱۹۰۷) روسیه در این دریا ۲۶۵ کشتی بخاری که گنجایش آنها به ۱۱۸۳۴۸ تن میرسد، و ۵۴۴ کشتی بادی که گنجایش آنها به ۱۱۳۶۹۹ تن بالغ میشود، دارد (۲).

«ب نیکیتین» که اولین بار در ۱۹۰۹ بایران آمد از توسعه فراوان تجارت روسیه با ایران حرف می‌زند (۳).

با توسعه روز افزون تجارت، بر تعداد و نیز نفوذ تجار اضافه شد و اتحادیه‌های اصناف که از دیرباز در ایران وجود داشت قوت گرفت. «ملکم» که در قرن نوزدهم در ایران بوده، راجع به قدرت تجار می‌گوید: «هرپادشاهی که به این طبقه درافتد خود را رسوای جمیع اطراف می‌سازد» (۴). اینان در اتحادیه‌های خود صندوق مخصوصی داشتند و حق عضویت می‌گرفتند و بواسطه فروش کالاهای خارجی در ایران و صدور تریاک و پشم و توتون و خشکبار به بازارهای خارج، اعتبار فراوان کسب میکردند.

قدرت تجار تا بدانجا رسید که بمانند بانکداران خارجی، بدولت در مقابل گرفتن ودیعه، وام میدادند. آنان بسبب افزایش ثروت، از طرفی شروع بساختن کارخانه‌های صنعتی کردند و از طرف دیگر به خرید زمین پرداختند. و چون زمینها از دست فئودالها خارج میشد و در دست «بورژوازی شهری» گرد می‌آمد، «مسئله تازه‌ای بنام «فئودال بورژوازی» بوجود می‌آمد و «بورژوازی شهری» با «فئودالیسم» جفت می‌شد.

در سالهای اول قرن بیستم، بورژوازی کوشش نمود تا با ایجاد کارخانجات، به پول بیشتری دست یابد. نخستین کوشش برای ایجاد کارخانه‌های صنعتی، در سال ۱۸۹۶ در زمان «ناصرالدین شاه» بعمل آمد و شاه تصمیم گرفت که کارخانه‌های «قندسازی» و «کاغذ سازی» و

«شمع‌سازی» در ایران ایجاد کند و بهمین سبب کارشناسانی از «فرانسه» و «روسیه» به ایران آورد. اما این کارخانجات رونقی نیافت و بزودی تعطیل شد.

از اوایل قرن بیستم بورژوازی تصمیم به ایجاد کارخانه در ایران گرفت. به شهادت «پاولویچ» در سالهای ۱۹۰۵ - ۱۹۱۰ در «تبریز» بالغ برصد کارخانه وجود داشت و تعداد کارگران به ۱۰۰۰۰ تن میرسید. در «طهران» و «اصفهان» و «رشت» نیز کارخانجات متعددی وجود داشت که محصول سالیانه آنها بالغ بر ۳۰۰۰۰۰۰۰۰ منات بود (۵).

نفوذ و قدرت روز افزون بورژوازی، پسند دولت فنودال قرون وسطائی نمی‌افتاد. و از طرف دیگر، دولت فنودال که شیوه‌های بهره‌مندی فئودالیس، همانگونه که دیدیم منجر به فرار روستائیان از روستاها میشد و آنان بدسته‌های راهزنی می‌پیوستند، و به قطع کاروانهای تجارتي می‌پرداختند نیز، موردپسند بورژوازی شهری نبود. منافع آنان ایجاب میکرد که راهها امن باشند تا کالاهای تجارتي بسلامت به مراکز تجارت برسند و از گزند «راهزنان» و «ایلخانان» در امان باشد و در این راه از پشتیبانی سرمایه‌داری خارجی نیز بهره‌مند بود. زیرا آنان بازار خوبی برای فروش کالاهای خود یافته و حاضر به از دست دادن آن نبودند.

از طرف دیگر، سرمایه‌داری داخلی با سرمایه‌داری خارجی نیز درگیر بود. تاسیس کارخانجات توسط سرمایه‌داران ایرانی، احتیاج به مواد اولیه داشت و کلیه معاون ایران نیز در اختیار دولتهای غربی بود. بنابراین بورژوازی مجبور بود علیه هردو جبهه، سرمایه‌داری خارجی، و حکومت فنودال محلی، بجنگد و با آنان پنجه در افکند. سقوط حکومت فنودال و اخراج استثمارگران بیگانه (روس و انگلیس) اولین کار بزرگ بورژوازی بود. آنان باید وارد گود میشدند و شدند. و در اینراه از یاری «روحانیون» و «ایلات» و «پیشهوران شهری» (توده‌های متوسط شهری که از هرگونه حقوق اجتماعی محروم بودند) بهره‌فراوان گرفتند.

«روحانیون» از این‌نظر در این جنبش شرکت نمودند که منافع خود را در خطر میدیدند (و این ریشه در عهد نادر داشت). «نادرشاه» در اوائل سلطنت خود، اقدام به ضبط اوقاف بمنفع ارتش نمود و آنرا از دست روحانیون خارج ساخت. بعدها «کریمخان زند» امتیازاتی به‌آنان داد اما در دوران «قاجاریه»، ناصرالدین شاه دست روحانیون بزرگ را از موقوفات کوتاه نمود و اراضی وقفی را بمنفع دربار ضبط کرد. علاوه

برآن ، حکومت قاجار ، روحانیون را از حق قضاوت محروم نموده و آنان را از زیارتگاهها اخراج کرد و بجای آنها ، ماموران دولتی را در این نقاط مستقر نمود . تنها عده معدودی از روحانیون بزرگ ، مورد توجه حکومت بودند و اینان نیز خود فتوآلهایی بزرگ بودند که نمونه آنها ، حاج ملاعلی کنی ، بود . علاوه بر روحانیون بزرگی که از درآمد اوقاف محروم شده بودند ، طلاب جوان و فقیر روحانی نیز به صف مخالفان دولت پیوستند .

عزت شرکت «ایلات» نیز در این نهضت روشن بود . آنان با اینکه پیوسته در حال بیلاق و قشلاق بودند و بهراتب کمتر از روستائیان اسکان یانته ، مورد تجاوز و ظلم ماموران مالیاتی دولت قرار می گرفتند ، بازهم در فقر و تنگدستی زندگی می کردند و کاملاً از شر ماموران حکومت مرکزی در امان نبود . ایلخانان موظف بودند که خود راساً مالیات احشام را از ایلاتیان وصول نموده به مرکز ارسال دارند .

«سردار اسعد بختیاری» از «عبدالرحیم کاشانی» نقل میکند که در سال ۱۳۱۳ هجری (۱۹۰۵ - ۱۹۰۶م) بختیارها از بس جور و ستم دیده اند ، هنگامی که مسافری را می بینند میگریزند مبادا آن مسافر مامور دیوان یا فرستاده خان یا «ضابط حکمران» (محصل مالیات) باشد ، (۶) . با اینهمه پیوستن ایلخانان بختیاری به نهضت مشروطه ، علت دیگری داشت . اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم ، دوران تکامل تدریجی اقتصاد نواحی مرکزی و جنوبی ایران بود . و این بعلت امتیازی بود که دولت انگلیس برای کشتی رانی در رود «کارون» از دولت ایران گرفت . رود «کارون» برای دولت انگلیس ، اهمیت حیاتی داشت . آنان معتقد بودند که در صورت تسلط بر این رود ، خواهند توانست اجناس تجارتي خود را از «بصره» و «بغداد» ، از طریق رود «کارون» به شهرهای ایران صادر کنند و در نتیجه به رونق تجارت «انگلستان» و «هندوستان» بیافزایند .

اولین بار «سرهنری لایارد» که با «محمدتقی خان» رئیس ایل بختیاری و نیز تجار «شوشتر» ، آشنائی داشت ، اهمیت فوق العاده این منطقه را طی گزارشی بدولت انگلستان گوشزد نمود . و این در زمان مسافرت «سراسنین لایارد» باین نواحی در سال ۱۸۴۰ بود .

در سال ۱۲۹۵ هجری (۱۸۷۸) ، «حسین قلی خان بختیاری» یکی از خوانین بزرگ بختیاری ، با «مکنزی» ، Sir George Mackenzi نماینده کمپانی «کری» و «پیل» Krey and Paul Co. در باب کشتی رانی بر روی رود کارون ، در شهر «بوشهر» وارد مذاکره شد و طی این مذاکره ، قرار

شد کمپانی، چند کشتی تجارتي در اين رودخانه بکار اندازد. اين مسئله، موجب خشم حکومت مرکزی شد، و «حسین‌قلی‌خان» به «اصفهان» احضار شد و در آنجا به حکم «ظلال‌السلطان» بقتل رسید.

چند سال بعد، فرانسه درصدد کسب امتیاز کشتی‌رانی در اين رودخانه برآمد و عهدنامه‌ای نیز با دولت ایران منعقد نمود. اما چندی بعد قرارداد لغو شد و سر و کله «سردروموندولف»، در صحنه سیاست ایران پیدا شد و در اکتبر ۱۸۸۸ (۱۳۰۵ هجری) «ولف»، موفق شد امتیاز کشتی‌رانی در اين رود را از شاه بگیرد و امتیاز بنام کمپانی انگلیسی «لینچ» Lynch صادر شد (۷).

اعلام افتتاح کشتی‌رانی انگلیس در کارون دولت روسیه را بوحشت انداخت و آنان از راه‌های دیپلماتیک، به سختی بانگلستان اعتراض نمودند و روزنامه‌های «مسکو» و «پترزبورگ» نیز مقالات تندي در اين باب انتشار دادند.

مخالفت دولت روسیه، منافع ایل بختیاری و خوانین آنها را بخطر می‌انداخت. زیرا کالاهای تجارتي انگلیس که بوسیله کشتی حمل میشد، چون به گذرگاه‌های تنگ میرسید، قادر به عبور نبود و میبایست بوسیله چاریابیان از معابر خطرناک و از زمینهای ایل بختیاری بگذرد. کمپانی «لینچ» پس از آنکه منافع عبور کالا از اين نواحی را به سران ایل بختیاری تفهیم کرد، به دست بختیارها و کارگران هندی جاده معروف Lynch Road را احداث نمود و از اين طریق، کالاهای انگلیسی در سراسر ایران پخش شد. تجارت انگلیس در برابر رقیبی خطرناک چون روسیه قرار داشت و با نابود شدن آن، منافع بختیارها نیز نابود میشد. بدین سبب ایلخانان بختیاری با تمام وجود به توسعه بازرگانی خلیج فارس و نقاط مرکزی ایران کمک میکردند.

طبق قرارداد سال ۱۸۹۷، اين جاده، ملک خصوصی سران بختیاری بود و «سردار اسعد بختیاری» و «صمصام‌السلطنه»، با دادن اين امتیاز، ۳۰۰۰۰ تومان از شرکت لینچ گرفتند و بگفته «پاولویچ» «راهزنان دیروزی بصورت محافظین امروزی درآمدند» (۸).

این سیاست ادامه داشت تا آنکه با عقد قرارداد معروف ۱۹۰۷ که ذکرش رفت و طبق آن ایران بدو قسمت تقسیم گردید و کلیه مناطق ثروتمند ایران (نواحی شمالی) و از جمله آخرین نقطه خاک بختیاری (اصفهان) تحت اختیار روسها قرار گرفت. بازرگانی انگلیس نیز روبه انحطاط رفت و در نتیجه وضع اقتصادی مردم بختیاری دگرگون شد. «سردار اسعد» اندکی پس از عقد این قرارداد، متوجه خساراتی که

در نتیجه حاکمیت روسیه بر این ، متوجه او و ایل بختیاری میشد گردید و اندکی بعد بهاران مجلس بدست «لیاخوف» ، که تسلط کامل نظامی و اقتصادی روسها را بدنبال داشت و در نتیجه بهمنافع انگلیس و ایلیخانان بختیاری نیز صدمه فراوان میزد، بیکباره او و ایل بختیاری را در صفت مشروطه خواهان در آورد.

اما انقلابی ترین گروه مشروطه خواهان، «پیشهوران» و «صنعتگر» ان، و «قشرهای پائین شهری» بودند. اینان از هرگونه حقوق اجتماعی محروم بودند و بیشترین فشار دولت ، بردوش آنها و روستائیان فرودمی آمد.

«هانری رنه دالمانی» شهادت میدهد که ماموران دولت ، بانواع حیل از کسبه و صنعتگران مالیات میگیرند . مثلا توسط عمال خود نزاعی ساختگی در بازار برآه می اندازند و مامورین دولت ، «تجار» و «پیشهوران» و «صنعتگران» را دستگیر نموده ، یا با گرفتن پولهای کلان آزادشان می کنند و یا اگر تعطل ورزند آنان را بچوب و فلک می بندند. طریقه های دیگری نیز برای اخاذی از این دسته بکار میرفته است . ماموران دولت با «فواحش» می ساختند و اگر از این دسته کسی میخواست تعیش کند، زن مزبور روز و ساعت و محل تعیش را قبلا بااطلاع ماموران میرساند و ماموران در وقت معین سر میرسند و او را باتهام عمل غیر مشروع دستگیر میکردند و با گرفتن باجی سنگین آزادش می ساختند ! (۹).

در سال ۱۸۸۹ (۱۳۰۷) قانونی به تصویب رسید که افراد شهری را ملزم مینمود بیگاری بفتح دولت انجام دهند . طبق این قانون هر فرد ذکوری از سنین ۱۶ تا پنجاه سالگی موظف بود که سالی چندروز در راعها بیگاری کند و آنها که قادر به انجام بیگاری نبودند مجبور بپرداخت جریمه نقدی بودند . این قانون «سربازان» و «معلمان» و «پاسبانان» و «روحانیون» را از انجام بیگاری معاف نموده بود و در نتیجه سنگینی آن بردوش «پیشهوران» و «صنعتگران» و «قشرهای پائین شهری» و «روستائیان» بود .

در نیمه دوم قرن نوزدهم هنوز مالیات شهرها به مقاطعه میرفت. «کرزن» شهادت میدهد که در سال ۱۸۸۱ تا ۱۸۸۲ ، یکی از اتباع اتریش بنام «بارن فن توفن اشتاین» مالیات «ساوه» را اجاره نموده بود و سلف او برای اشغال این مقام ، مبلغ ۲۵۰۰۰ فرانک به ماموران مربوطه باج داده بود (۱۰).

مقاطعه مالیات شهرها، همانطور که در فصلهای قبل دیدیم ،

دست مقاطعه‌کار را کاملاً باز می‌گذاشت . و او با اعمال شیوه‌های خشن ، شیره صنعتگران و پیشه‌وران و قشرهای پائین شهری را بیرون می‌کشید، و پیشه‌وران و صنعتگران شهری که نه صاحب زمین و نه صاحب سرمایه کلان بودند ، بدلالی که ذکر کردیم انقلابی‌ترین گروه، نهضت‌مشروطه بودند و خواستار سرنگونی دولت فنودال قرون‌وسطائی نخستین مقاومت‌های بورژوازی ، در مقابل دولت فنودال و سرمایه‌داری کلان خارجی ، هنگام اطلاع از قرارداد «رویترا» بود . این امتیاز در ۲۵ جولای ۱۸۷۲ ( ۱۸ جمادی‌الثانی ۱۲۸۹ هجری قمری) توسط «میرزا حسین خان سپهسالار» و به همدستی «میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله» ، به یکی از اتباع دولت انگلیس بنام «بارون جولیس رویترا» داده شد . و امضا کنندگان قرارداد سپهسالار - اعتضادالسلطنه وزیر علوم - عمادالدوله میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه - قوام‌الدوله وزیر محاسبات - نظام‌الدوله دوست علیخان وزیر مالیه - میرزا محمد حسن دبیرالملک - یحیی‌خان معتمدالملک وزیر دربار - میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله - محمود خان ناصرالملک - حسنعلی‌خان وزیر فوائد عامه و پاشاخان امین‌الملک وزیر عدایه بودند . طبق این قرارداد امتیاز مخصوص و انحصاری و قطعی راه‌آهن بحرخرز الی خلیج فارس و نیز تاسیس شعبات راه‌آهن برای اتصال شهرها از ایران به سرحدات اروپا و هندوستان - ایجاد تراهوا در هر نقطه که دولت انگلیس بخواهد - ایجاد کارخانجات آهنگری و نجاری و ملحقات آنها و تصاحب املاک خالصه برای تاسیس این کارخانجات - ایجاد خانه در مناطق دور دست و لم یزرع - تهیه ریگ و سنگ و آهک مجانی از املاک خالصه برای تعمیر راههای کمپانی - ورود هرذوع مصالح برای ساختمان راه آهن، بدون عوارض گمرکی - انحصار بهره‌برداری از معادن ذغال‌سنگ و آهن و مس و سرب و نفت و معادن دیگر (جز طلا و نقره) - بهره‌برداری بی‌پایان از جنگلهای ایران - برگرداندن مجاری آبها و رودخانه‌ها و ایجاد سدها و استخرها و مجراهای مصنوعی و ..... به‌دوات انگلیس واگذار شد (۱۱).

«سرهنری رالفسون» می‌نویسد: «هیچکس قادر نبود یک چنین واقعه را پیش‌بینی بکند که یک روز یک چنین امتیاز مهمی بدست یکی از اتباع انگلیس بیفتد» (۱۲).

این قرارداد که بمعنی واگذاری ایران در مقابل چند هزار لیره، بدوات انگلیس بود، خشم بورژوازی را برانگیخت و نمایندگان بورژوازی به‌تحریک درباریان دست زدند و علیه «میرزا حسین‌خان سپهسالار»، جبهه گرفتند . بورژوازی در کار خود تا آنجا پیش‌رفت که علاوه بر



روحانیون و درباریان ، پیشه‌وران و قشرهای پائین شهری را نیز در صف خود گرد آورد و در نتیجه شورش تا آنجا بالا گرفت که شاه بعجله خود را به تهران رساند و چندی بعد مجبور به لغو قرارداد گردید و «سپهسالار» عزول شد . «رائسون» در این باب می‌گوید که «فرهاد میرزا» (یکی از درباریان معتبر) معتقد بود که این امتیاز «تمام صنایع و حرف ایران را پایمال خواهد کرد».

در پانز سال ۱۳۰۸ هجری (۱۸۹۰ م) «ناصرالدین شاه»، امتیاز تنباکو و توتون را بمدت ۵۰ سال بیک کمپانی انگلیسی بنام «شرکت تنباکوی ایران» *“Imperial Tobacco Corporation of Persia”* واگذار نمود . امتیاز به «تالبوت» Talbot و شرکای او اداره شد، و مذاکرات آن هنگام اقامت «ناصرالدین شاه» در لندن انجام گرفت. «بورژوازی» بزرگ به‌محض اطلاع از این قرارداد ، سخت بفعالیت افتاد زیرا از دست‌دادن در حدود ۱۸ میلیون من تنباکو (۵۲۳۰ تن) و انحصار و اختصاص آن بیک شرکت خارجی ، نه‌تنها زیان مالی بورژوازی را باعث میشد ، بلکه راه را برای امتیازات بزرگتر هموار مینمود و مقام و موقعیت سرمایه‌داری بومی را تا مرحله دلال و فروشنده تنزل میداد.

رهبر و مغز متفکر بورژوازی بزرگ «حاجی حسن امین‌الضرب» به‌تحریک توده دست زد و از طریق روحانیون با نفوذ، توده را به خیابانها ریخت . «میرزای آشتیانی» حکم به تحریم استعمال دخانیات کرد و فتوی نوشته، نسبت آنرا به «حجة الاسلام حاج میرزا حسن شیرازی» داد و میان توده پخش نمود.

«بسم الله الرحمن الرحيم - الیوم استعمال تنباکو و توتون بای نحو کان در حکم محاربه امام زمان است عجل الله تعالی فرجه»

انتشار حکم در میان توده ، ترک دخانیات را بدنبال داشت . کمپانی انگلیسی به دست و پا افتاد و توسط «قوام‌الدوله» به شاه شکایت برد . شاه «عبدالله‌خان والی» را نزد «میرزای آشتیانی» فرستاد و حکم کرد که یا در ملاء عام قلیان بکشد و یا از ایران خارج شود. «میرزا» شق دوم را اختیار کرد و عازم حرکت شد که : «اهالی طهران از اعلی و ادنی و زن و مرد ، سیاه و سفید ، غریب و خودی، بومی و شهری ، حر و مملوک ، از صغیر و کبیر به‌هیجان آمده، زلزله در ارکان شهر افتاد و همه ناله‌کنان و فریاد زنان و اشریعتا گویان ، به هر طرف در حرکت . . . . . و به فاصله یک ساعت تمام دکاکین و سراها بسته و تعطیل عمومی شده» (۱۳).

از طرف دیگر «سید محمد طباطبائی» با اقوام خود «سید علی اکبر هجتمند تفرشی» و سایر روحانیون از طرف دیگر، اطراف میرزا را گرفتند و مانع حرکت او شدند و بدنبال آن توده خشمناک بیرون ریختند و بسوی ارک-براه افتادند.

«نایب‌السلطنه کامران میرزا» از ترس به داخل «ارک» پناه برد و درهای ارک را بستند و «آقابالاخان معین‌نظام» (سردار افخم بعدی) فرمان شلیک، بسوی توده داد. گروهی کشته و زخمی شدند و سپاهیان، اجساد را بداخل ارک بردند و توده مردم باقیمانده اجساد را برداشته و در مقابل خانه «میرزای آشتیانی» گرد آمدند. شورش توده، «ناصرالدین شاه» را هشیار نمود و برای جلوگیری از وخامت بیشتر اوضاع «عضدالملک» و «میرزا عیسی وزیر» را به‌خانه میرزا فرستاد و پیغام داد که از حرکت، منصرف شوید. امتیاز لغو شد. بورژوازی که سرنخ شورش را بدست داشت، از تمام امکانات سود برد.

«بروان» می‌نویسد که در شب عید مسیح اطلاعیه‌ای بدیوارها چسباندند و طی آن بیگانگان را تهدید کردند که اگر در ظرف ۴۸ ساعت امتیاز لغو نشود، کلیه اتباع کشورهای اروپائی بقتل خواهند رسید. و بدین سبب دولت در مساکن اروپائیان سربازان پست مستقر کرد (۱۴). همین نویسنده یادآور میشود که در ۲۳ فوریه ۱۸۹۱، عده‌ای از سرمایه‌داران بزرگ باتفاق «میرزا علی‌خان امین‌الدوله»، نزد شاه رفته، با امتیاز تنباکو مخالفت نمودند.

«فوریه» ذکر میکند که موضوع مخالفت با امتیاز تنباکو، مثل این بود که از وظایف عمومی است. ناظم‌الاسلام می‌نویسد: «اگرچه این خسارت به ایران وارد آمد، لکن در عوض ملت ایران به خود آمده، و اندکی روبه بیداری کرده، چه از این ارتفاع امتیاز رژی ملت ایران دانست که می‌شود، در مقابل سلطنت ایستاد و حقوق خود را مطالبه کرد» (۱۵).

دست بورژوازی در این بازی آنچنان قوی بود که حتی زنان حرم «ناصرالدین‌شاه» نیز از کشیدن قلیان خودداری کردند. لغو امتیاز تنباکو و درخواست شش کرور توسط کمپانی بعنران خسارت، خشم ناصرالدین شاه را برانگیخت و از این تاریخ نه تنها نفوذ سیاسی و اقتصادی انگلیس کاهش یافت و بر نفوذ سیاسی و اقتصادی روسیه و قزاقان افزوده شد، بلکه بر قدرت فراوان بورژوازی بومی نیز افزوده گردید. توده پس از پیروزی، حس نمود که میتوان به‌آسانی برحکومت

فئودال پیروز شد. پس از لغو امتیاز، آنان که پیروزی را به چشم دیده بودند، به هجو دستگاه پرداختند. شعرهایی میساختند و پنهان و آشکار میخواندند.

من خانم قلیان کشم  
از بهر قلیان ناخوشم  
بنگر برخت شمشم  
برخیز و قلیان را بیار

میرزا که داده حکم جنگ  
با گلوله و توپ و تفنگ  
مشدی والدنگ و درنگ؟  
بر خیز و قلیان را بیار

فرنگی گفته من موشم  
دذگی نزن تو گوشم  
کیسه تنباکو بدوشم  
میرم فرنگ و میفروشم

و سرانجام وقتی خبر لغو امتیاز در شهر منتشر شد ساختند:

بامین السلطان بگو سرت سلومت  
رئیس تنباکوت . . . . در اوهد (۱۶).

کلمات عامیانه این شعر و اصطلاحات خاص آن که مختص پائین ترین قشرهای شهری است روحیه انقلابی توده را رساننده است. سرانجام قدرت نهضت مشروطه بدانجا رسید که به صدور فرمان مشروطه در ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ هجری انجامید. اما امضای قرارداد سال ۱۹۰۷ که طی آن ایران بدست دولتین روس و انگلیس دوباره شد، توده بی نصیب را دوباره برانگیخت، و کار تا بدانجا ادامه یافت که به انقلاب مشروطه و فرار محمدعلیشاه، و استقرار پارلمان و حکومت مشروطه ختم شد.

پیروزی بورژوازی ایران بر فئودالیسم قرون وسطایی، درحقیقت پیروزی مشرق زمین بود و ایران را پیش قراول مشرق بیدار نمود؛ زیرا بدنبال خود زیر شعار **Bande Mataram** (افتخار بر تو ای وطن)،

هندوستان ۳۰۰ میلیون نفری را میکشاند. زیرا بدنبال خود چین ۴۵۰ میلیونی را که در راه استقلال مبارزه میکند، میکشاند و بدنبال این اردوی عظیم ۷۵۰ میلیونی، کره، کشور سپیددم آرام، هندوچین و افغانستان نیز کشیده میشوند، (۱۷).

اما با اینهمه، پس از پایان انقلاب، توده روستائی و قشرهای پائین‌شهری بی‌نصیب ماندند و این بچند علت بود. دهقانان که هیچ‌انقلاب اجتماعی بدون شرکت آنان هرگز بطور کامل پیروز نمیشود، با وجود تحمل ظالمانه‌ترین بهره‌مکشی فئودالی، هرگز بطور کامل در انقلاب شرکت نکردند و گرچه کمیته مرکزی انقلاب ایران و «سوسیال دمو-کراتهای قفقاز»، نمایندگان تشکیلاتی به روستاهای «آذربایجان» فرستادند، اما روستائیان بسبب جهلی که حاصل قرن‌ها بهره‌مکشی ظالمانه بود و نیز ترس ناشی از این جهل، از شرکت در انقلاب سرباز زدند.

بورژوازی بزرگ، که وطن‌پرستیش فقط در مواقعی که منافعی به خطر می‌افتاد گل میکرد، همینکه به «لیبرالیسم» آزادی تجارت دست یافت، توده را ترک گفت و چون فئودال نیز بود و دهقانان را استثمار میکرد: «ترقیخواهیش در مرز تبدیل فئودالیسم خانجانی به مالکیت جدید ارضی متوقف شد» (۱۸). دولت انگلیس که در ابتدا ماسک طرفداری از نهضت مشروطه را بصورت زده بود، چون قدرت توده را احساس نمود به مخالفت با آن برخاست و در دوم جمادی‌الاول ۱۳۲۶ هجری قمری (۶ ژوئن ۱۹۰۸) به‌همدستی دولت روس، رسماً به انقلابیون پرخاش و تهدید نمود تا در مقابل «محمدعلیشاه» تسلیم شوند و درهای کنسولگریهای خود را بروی انقلابیون بست. کمبود «کارخانه» و «کارگران» و اتحادیه‌های کارگری - کمبود دانشگاهها و مدارس عالی و در نتیجه کمبود دانشجویان (روشنفکران) که می‌توانستند رهبری توده را بدست بگیرند (جز استثناهائی چند، از جمله شرکت محصلین مدرسه صنایع و فلاحت و مدرسه سیاسی و نیز تعداد اندکی از دانشجویان ایرانی که در اروپا تحصیل می‌کردند و برای شرکت در نهضت بایران آمده بودند) - پیوستن برخی از روحانیون بزرگ - به‌اردوی ضد انقلاب، که حاصل آن نشر اعلامیه و فتوای سال ۱۹۰۹ بود و طی آن، مذاکره درباره مسائل سیاسی در اجتماعات را بدون اجازه مخصوص مجتهدیدین، ممنوع اعلام نموده بودند - خیانت حزب «دانشناکساگان» (حزب ناسیونالیست بورژوازی ارمنی) و روی گرداندن «سردار اسعد بختاری» که توده‌های خرده‌پای روستائی و

شهری را خوش نداشتند و سرانجام نیز ، رشیدترین انقلابی این توده «ستارخان» را ، به‌توطئه گردن‌کلفت‌ترین نماینده خود «بیرم‌خان» زخم زدند، همه و همه باعث شد که سرمایه‌داری کلان بومی به آمال خود دست یابد.

بدیگر سخن : ابولهول فنودالیسم قرون وسطائی ، هنگامیکه بخواب فرو می‌رفت ، یادگاری برجای می‌نهاد : «بورژوازی کلان شهری» و «خرده‌خانانی» یا مالکیت جدید ارضی.

www.KetabFarsi.com

## زیر نویس «سرانجام»

- ۱- سر پرسی سایکس ، سفرنامه ، حسین سعادت نوری (تهران ، ابن‌سینا ، ۱۳۳۶) ص ۴۴۳-۴۴۴
- ۲- هانری رنه دالمانی ، سفرنامه از خراسان تا بختیاری ، فرموشی (تهران ، ابن‌سینا و امیرکبیر ۱۳۳۵) ص ۱۰۲ و ۱۱۳۷
- ۳- ب نیکیتین ، ایرانی‌که من شناختم ، فرموشی (تهران ، معرفت ، ۱۳۳۹) ص ۷۲
- ۴- سرجان ملک ، تاریخ ایران (تهران ، سعدی ، بدون تاریخ) ص ۱۵۰
- ۵- م. پاولویچ ، و. تریا ، س. ایرانسکی ، انقلاب مشروطیت ایران و ریشه های اجتماعی و اقتصادی آن ، م. هوشیار (تهران ، ۱۳۳۰) ص ۴۲
- ۶- لمتون - مالک و زارع در ایران ، ص ۳۰۴
- ۷- متن این امتیاز در ص ۱۵۲۵ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم ، محمود محمود ، جلد چهارم بچاپ رسیده است .
- ۸- انقلاب مشروطه ایران و علل اقتصادی و اجتماعی آن ، ص ۷۰
- ۹- هانری رنه دالمانی ، سفرنامه از خراسان تا بختیاری ، ص ۴۷-۴۸
- ۱۰- کرزن ، ایران و قضیه ایران ، ص ۵۷۶
- ۱۱- متن کامل این قرارداد در ص ۱۰۱۱ - ۱۰۱۲ - ۱۰۱۳ - ۱۰۱۴ - ۱۰۱۵ - ۱۰۱۶ و ۱۰۱۷ جلد سوم تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم ، بچاپ رسیده است .
- ۱۲- همان کتاب ، ص ۱۰۱۰
- ۱۳- ناظم الاسلام کرمانی ، تاریخ بیداری ایرانیان ، با اهتمام علی اکبر سمیدی سیرجانی (تهران ، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۴۶) ص ۲۰
- ۱۴- انوار براون ، انقلاب ایران ، احمد بزوه (تهران ، معرفت ، بدون تاریخ چاپ) ص ۵۲
- ۱۵- تاریخ بیداری ایرانیان ، مقدمه ، ص ۲۱
- ۱۶- نگاه کنید به شرح زندگانی من ، عبدالله مستوفی (تهران ، زوار ، بدون تاریخ چاپ) جلد اول ، ص ۴۷۲
- ۱۷- م. پاولویچ ، و. تریا ، س. ایرانسکی ، انقلاب مشروطیت ایران و علل اقتصادی و اجتماعی آن ، ص ۱۲۱
- ۱۸- ایران در آستانه انقلاب مشروطیت ، باقر مؤمنی (تهران ، صدای معاصر ، ۱۳۵۰) ص ۱۶